

ذریعه آمده است .  
رسالة دیگر بنام «تفنید قول العوام بقدم الکلام» می‌باشد که راجع است  
یکی از مسائل کلامی متنازع فیه در دوره عباسی ، که آیا قرآن حادث است یا  
قدیم . این رساله را نیز ایشان بدرخواست همان مرد موصلی نوشته اند . و در (ج ۴  
ص ۳۶۱) ذریعه ذکر شده است .

کتاب دیگر بنام «التند اللطیف فی نفی التحریف عن القرآن الشریف» این  
کتاب را ایشان در دفاع از استاد بزرگوارش حاجی نوری صاحب «فصل الخطاب فی  
تحریف الکتاب» برشته تألیف در آورده . ایشان حاجی را از قول بتحریف بمعنی  
تغییر و تبدیل تبرئه مینماید و از طرفی تحریف بمعنی تنقیص را با اذله تاریخی اثبات  
می‌کند ، این کتاب را فرزند مؤلف آقای علینقی منزوی بترجمه فارسی ترجمه نموده است  
این کتاب وقتی برای مطالعه بدست آقای شیخ محمد حسین کاشف الفطاء می‌افتد با وجود  
علاقه دوستانه میان ایشان ضمن تقریظ مفصلی که بر پشت این کتاب نوشته نتوای  
حرمت طبع آنرا مرقوم داشته است .

و دیگر کتابیست بنام «هدیه الرازی الی المجد الشیرازی» این کتاب در  
شرح حال مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی و چگونگی حوزه علمیه آن زمان و انتقالش از  
نجف بسامرا ، تألیف شده است .  
و آثاری هم راجع با سبب و چند تألیف و ترجمه و تألیف از کتب دیگر دارند که  
همگی بیش از سال ۱۳۲۹ قمری از قلمشان تراوش کرده است .

ما موفقیت این مرد دانشمند را در ادامه خدمات علمی خواهانیم  
«جلوه»

ترجمه : فرق الشیعه نوبختی

بقام آقای محمد جواد مشکور

تاریخ هدهب شیعه

— ۱۱ —

بایگاه او بهرمنند توانند شد خود را بوی بستند و چون در گذشت از او  
باز گشتند .

گروهی نیز از بزرگان زیدیه که از مردمان باینش و تیز بین ایشان

بشمار میرفتند چون بر تری و شکوه و بزرگواری علی بن موسی الرضا (ع) رادر نزد مأمون دیدند بامید بهرمنند شدن از پایگاه وی از روی خودسازی روزگاری باو گرویدند و مردم را بنام وی بفریفتند و چون در گذشت باز گشته و بیاران نخست خود که زبیده بودند پیوستند.

علی بن موسی الرضا در آنگاه که با مأمون بخراسان بسود و آهنگ بازگشتن با وی بعراق داشت در پایان ماه صفر ۲۰۳ هجری در پنجاه پنج سالگی بطوس که از شهرهای آن سرزمین بود در گذشت. وی در سال ۱۵۱ و بیگفته برخی در ۱۵۳ هجری زائیده شده و روزگار امامتش بیست سال و هفت ماه بود، او را در همان شهر در خانه حمید بن قحطبه طائفی بخاک سپردند مادر او کنیز بود و شهید خوانده میشد و بیگفته برخی نچیبیه نام داشت. وی مهترین و سالمندترین فرزندان پدرش بود. باید دانست که موسی بن جعفر را هیجده پسر و پانزده دختر از کنیزان بود و بدانگاه که مأمون بخراسان درنگ داشت علی بن موسی را با رچاء بن ابی ضحاک بخواند، آنحضرت در انجام سال دویست هجری از راه بصره و فارس بخراسان بنزد وی رفت. باید دانست که حضرت رضا داماد مأمون بود و دخت وی را بزنی داشت.

و سبب دودستگی آن دو گروه که دسته ای از ایشان به احمد بن موسی گرویده و دسته دیگر از پیروی وی سر باز زده و درنگ کردند آن بود که چون ابوالحسن رضا علیه السلام در گذشت پسرش محمد هفت ساله بود گمروهی امامت وی را پذیرفتند و دسته ای او را برای اینکار کوچک شمرده و گفتند که امام باید مردی رسا و برومند باشد و اگر خداوند خواهد که مردمان را به پیروی از کودک نارسیده فرماید، روا بود که آن کودک خردسال را به انجام کارهایی که از توانائی او بیرون است فرموده باشد و از روی خردنزد که کودک نارسیده را بکارهای مهتران فرمایند. زیرا وی در میان مردمان داوری نتواند کرد و از انجام کارهای ژرف و دشوار بر نیاید و دستروهای دین و آئین پیغمبر و نیازمندیهای مردمان را اندر نیاید. اگر گویند که اندکی پیش از آنکه برسائی رسد از این همه دانستیها آگاهی داشته است روا بود که سه و چهار سال پیش از آن زمان نیز آنها را دانسته باشد و از این هم فراتر رفته بگوئیم که در کوهواره و قنطاق از همه این دانشها برخوردار بوده است و این از خرد دور و برخلاف عادت است.

پس کسانی که بامامت جعفر ابی محمد بن علی بن موسی علیه السلام در آمده بودند از جهت خردسالی وی در چگونگی دانش او گفتگوی بسیار کرده بادسته دیگر گفتند که امام باید مردی دانا باشد و ابو جعفر کودکی نابالغ است و هنوز دانشی فرا نگرفته، پدر وی در گذشته است و پس از وی نیز چیزی نیاموخته است.

پس دسته دیگر پیامخ ایشان برخاسته گفتند که نبایستی او را پدرش آموخته باشد زیرا در هنگامیکه حضرت رضا بخراسان میرفت ابو جعفر چهار سال و چند ماه بیش نداشت و بدین خردسالی او را شایستگی فرا گرفتن و دریافتن دانشهای ژرف و ارجدار دین نبود ولیکن بنا به اخبار صحیح و استواری که رسیده است خداوند بزرگ و ارجمند بدانگاه که ابو جعفر محمد بن علی برردی رسید آن همه دانستنیها را از راههایی چون الهام و کوییدن در گوش و گذراندن در دل و باز نمودن در خواب هائی که براستی پیوندد و آگاهانیدن بوسیله فرشته و شیوه برداشتن منار و ستون و چراغ و نشان دادن کردار مردم باو که جمله این شگفتیها دلالت به علم امامت دارد، بوی پیاموخت و او را از جمله آن دانشها آگاه ساخت.

برخی از ایشان گفتند که وی پیش از آنکه برردی رسد از آن روی که امامت او را میشایست و پس، امام بود و چون رساو برومند گشت همه آنچه که ویرا بایستی دریافت ولی باید دانست که آن دانشها بوی الهام نشده و ناگاه در دل او نیفتاده و فرشته آنها را بوی نگفته بود. زیرا بگفته همه اسلامیان رشته وحی پس از پیغمبر (ص) بریده گشت.

و معنی الهام آنست که چیز سودمندی را که آدمی بیشتر میدانسته و از یاد وی رفته بیاد آورده و بدان اندیشه که بروی پوشیده بوده است یکبار، آگاهی پیدا نماید. باری ابو جعفر محمد بن علی را بدستور و آئین و روشهای گوناگون دین و چون و چراهای آن پیش از آنکه درباره آنها چیزی بشنود دانائی نبوده است، زیرا درست اندیش ترین و روشندلترین و خردمندترین مردمان نیز اگر نشنیده باشند که نماز نیمروز چهار و نماز شامگاه سه و نماز بامداد دور کعت است هرگز بخرد و اندیشه خویش این معنی را در نخواهند یافت و این جز به فرا گرفتن و آموختن از دیگران بدست نیاید و گفتار بدینکه آنها را از راه الهام توان دریافت سخنی بیپوده باشد.

ولیکن توان گفت که ابو جعفر محمد بن علی چون برردی رسید دانشهای

دین را از کتابها و آنچه را که از اینگونه چیزها از پدرش بوی رسیده و یا از آئین و روش او بجای مانده بود فرا گرفته و از همه آنها آگاهی یافت. بر خمی از این دسته قیاس در دستور های دین را برای امام از روی اصولی که در دست اوست روا شمرند زیرا گویند که وی از گناه و لغزش پاک و در قیاسهای خود از کژی و کاستی دور است. باری چون برایشان در یافتن چگونگی دانش امامی که هنوز بمردی نرسیده باشد دشوار شد بود از این روی بدین گفتار پرداختند.

برخی از ایشان گفتند که امام را رسائی و لموغ شرط نیست اگر چه کودکى یکساله باشد، زیرا وی برگزیده و نشان خداوند است و گاهی روا باشد که در کودکی دانش آموزد ولی شایسته است که چون بیشینیان خود که از رهبران و برگزگنایان خداوند بودند از راههایی شگرف مانند الهام و روشن دل شدن و خواب دیدن و پدید آمدن فرشته و بر داشتن منار و ستون و نمودن و نشان دادن کارهایی که پیش از این از آنها سخن رفت بر از پنهان و آشکار و نهان چیزها و کارها آگاه گردد و در این باره زندگی یحیی بن زکریا را که در کودکی به پیغمبری برانگیخته گشت و سرگذشت تیشی بن مریم را که در گهواره سخن گفت و داستان آن کودکى را که در میان یوسف بن یعقوب وزن پادشاه داوری کرد و دانش سلیمان بن داود را که ناخوانده آنها فرزانگی یافت گواه گزار خود آوردند و گویند که رهبران و برگزیدگان خداوند اگر چه در پیش مردم بمردی و رسائی نرسیده باشند ناخوانده از همه دانشها برخوردار هستند.

باید دانست که محمد بن علی بن موسی (ع) در نیمه رمضان سال ۱۹۵ هجری زائیده شد و معصوم در زمان خلافت خویش او را بیفداد آورد و هنوز دوشب از محرم سال ۲۲۰ مانده بود که بدانشهر در آمد و در انجام ذی القعدة همانسال در آنشهر در گذشت او را در گورستان قریش در نزد نیایش موسی بن جعفر (ع) بخاک سپردند. وی در هنگام مردن بیست و پنج سال و دو ماه و ده روز داشت مادر وی کنیز بود و او را خیزران میگفتند و پیش از آنکه او را بدان نام خوانند در نهامیده میشد. روزگار امامت وی هفده سال بود.

کسانی که از یاران و پیروان محمد بن علی بر امامت او استوار مانده بودند پس از وی به امامت پسر و جانشین او علی بن محمد گویا شدند و به خواهری او پای برجای بماندند، جز شماری چند از آنان که از پیروی وی

سربین تافته و به برادرش موسی بن محمد روی نهادند و هنوز اندک زمانی بر امامت او درنگ نکرده بودند که دوباره بامامت علی بن محمد باز گشته و از موسی بن محمد روی بگردانیدند و پیوسته چون دیگر یاران خود بامامت او استوار بودند تا آن حضرت در روز دوشنبه سوم رجب سال ۲۵۴ هجری در چهل سالگی به سرمن رأی در گذشت. باید دانست که وی را متوکل با یحیی ابن هرثمه بن اعین از مدینه بدان شهر آورده بود و هنوز هفت شب از ماه رمضان سال ۲۳۳ هجری مانده بود که وی در روز سه شنبه بدان شهر در آمد و بیست سال و نه ماه و ده روز تا زمانیکه در گذشت بخانه خود در آن شهر میزیست وی در روز سه شنبه شب سیزدهم رجب سال ۲۱۴ هجری زائیده شده و روزگار امامت سی و سه سال و هفت ماه بود مادرش کنیز بود و او را سوسن میخواندند و بگفته برخی وی سمانه نام داشت.

**گروهی** اندک از کسانی که در روزگار علی بن محمد به امامت او گزاشیده بودند پس از وی به پیغمبری مردی که محمد بن نصیری نهمیری نام داشت بگرویدند. این مرد مردم را به پیغمبری خویش میخواند و میگفت او را ابو الحسن عسکری (ع) بدینکار برانگیخته است و نیز سخنانی در پیرامون تناسخ میگفت و درباره ابو الحسن کزاف گوئی میکرد و او را بخدائی رسانیده بود. وی همه گناهان و کارهای زشت و ناشایست مانند نزدیکی کردن با امردان و کام برگرفتن مردان از هم و بر شدن بر پشت یکدیگر را روا میدانست و آن را از فروتنی و یکی از خوشگذرانیهای پسندیده میشمرد و میگفت که خداوند بزرگ از جمندهر گز چنین کرداری را نافرمان کرده است. او از یاری و پشتیبانی محمد بن موسی بن الحسن افرات توان و نیرو یافت و چون هنگام مردنش فرا رسید کسی از یارانش از او پرسید که پس از این جانشین تو که خواهد بود، نهمیر را چون از رنج بیماری زبان بند آمده بود چیزی جز کلمه احمد در پاسخ او نتوانست گفت، چون در گذشت یاران را بر سر کلمه احمد در جانشین وی گفتگوی بسیار روی داد و ندانستند که خواست وی از آن نام کدامین احمد بود، پس بر سه دسته شدند:

**گروهی** گفتند که آن احمد پسر وی است. و دسته ای بر آن شدند که وی احمد بن موسی بن حسن ابن فرات است. دسته سوم گفتند که خواست او از آن نام احمد بن ابی الحسین محمد بن بشر بن زید بوده است. سرانجام همه آنان پراکنده گردیده و بر چیزی با بر جای نماندند. باید دانست که ایشان مردمان را به پیغمبری ابی محمد خوانند و نهمیریه نام دارند.

چون علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا از این جهان رخت بر بست گروهی از یاران او بامت پسرش محمد که در زمان پدر به سرمن رای در گذشته بود قائل گردیده و همان سخنانی را که اسماعیلیان در پیرامون اسمعیل میراندند در باره محمد از سر گرفته گفتند که او نمرده و زنده است چه پدرش ویرا بدانکار نامزد کرده و یاران را از امامت وی پس از خویش آگاه ساخته است و نشاید گفت که سخن وی دروغ بوده و یا بدآ روی داده یعنی خواست خدا در باره محمد دیگرگون شده است و اگرچه بردیده و چشم مردمان چنین نمودار گشت که او در گذشته است ولی باید دانست که بر راستی مرگی برای محمد روی نداده و پدرش از بیم گزندگی که بر او میرفت ویرا ناپدید ساخت و وی مهدی قائم است و دوباره باز خواهد گردید.

و دیگر یاران ملی ابن محمد پس از وی به امامت حسن ابن علی که ابی محمد کنیه داشت گرویده و اورا جانشین راستین پدر دانستند ولی شماری اندک به برادرش جعفر بن علی گرویده و گفتند که پس از مرگ محمد پدرش اورا نامزد امامت ساخت و کار خویش بوی پرداخت. این دسته امامت برادر او محمد را انکار کرده و گویند پدرش علی بن محمد برای اینکه خود را از او نگاهداشته و از گزند وی بازدارد امامت او در ظاهر تن در داده بود ولی چون امام راستین نبود در گذشت و کار امامت با جعفر نماند.

باید دانست که حسن بن علی در ربیع الآخر سال ۲۳۲ زائیده شد و در آدینه شب هشتم ربیع اولال سال ۲۶۰ هجری در بیست و هشت سالگی به سرمن رای در گذشت و ابو عیسی بن متوکل بروی نماز گذارد و او را در سرای خودش در همان اطافی که پدرش مدفون بود بخاک سپردند، روزگار امامتش پنج سال و هشت ماه و پنج روز بود و بر مرد و از او نشانی نماند و چون فرزندی از وی نیافتند آنچه را که مرده ریگ او بود در میان برادرش جعفر و مادرش تقسیم کردند این زن از کنیزان بود و نخصت عسغان نام داشت و سپس ابوالحسن اورا حدیث نامید.

بازی یاران امام «حسن عسگری» پس از او بر چهارده (سیزده) دسته شدند:

**گروه نخستین** گفتند که حسن ابن علی نمرده و زنده و مهدی قائم است و ناپدید گشته و نشاید که بمیرد و یا او را فرزندی بوده باشد چه هیچگاه گیتی از امام تهی نیست و امامت او بر راستی و درستی پیوسته و بنا بر وراثتی که رسیده است مهدی قائم دوبار ناپدید شده و باز پدیدار گردد و این ناپدید شدن

نخست است و بزودی آشکار گشته و شناخته گردد و سپس دوباره  
ناپدید شود.

این دسته گفتار کسانی را که درباره موسی بن جعفر درنگ کرده بودند  
در پیرامون حسن بن علی از سر گرفتند و چون از ایشان پرسیده شد که  
فرق شما با آنان چیست؟ گفتند کسانی که پس از درگذشتن موسی بن جعفر  
برزیستن وی درنگ کردند کاری نابخشودنی نمودند زیرا پس از او جز رضا (ع)  
که جانشین راستین او بود ده و اندک دیگر بجای مانده بودند و هر امانی  
که مردن او فرارسد و مانند پدران در گذشته خود دارای بازمانده و فرزندی  
باشد بناچار مرگ او را دریافته است ولی اگر در هنگام مردن و پیرافروندی  
نباشد مهدی قائم است و روا بود که برزنده بودن او درنگ کنند و شهبان او  
ناگزیرند که چشم براه وی باشند تلباز گردد زیرا امام بی فرزندی و جانشین  
را زنده نشاید پنداشت و باید گفت که ناپدید گشته است.

**گروه دوم** گفتند که حسن بن علی در گذشت و پس از مرگ زندگی  
از سر گرفت و او مهدی قائم است و بنا بر روایتی که رسیده قائم آنست که  
پس از مردن برخیزد و فرزندی از وی نمانده باشد و کسی جانشین او نگردد  
اگر او را پسری باشد بناچار او را مرگ دریافته است و بازگشتی برای او  
نخواهد بود و امامت بدان کسی که از وی بازماند و بجای او نشیند خواهد  
رسید. و حسن بن علی در گذشت و در مردن او گفتگویی نیست و او را فرزندی  
نبود و از وی کسی باز نماند و جانشینی نداشت و پس از مرگ زندگی از  
سر گرفت و بی گمان مهدی قائم گشت. در خبر است که چون آوازه برانگیخته  
شدن و برخاستن مهدی قائم بمردم رسد همه گویند که فلان کس چگونه  
بامامت برخاسته و حال آنکه استخوانهای او پوسیده و خاک شده است.

باری حسن بن علی اکنون زنده و پنهان است و در انجام آشکار شده  
و بکار مردمان برخیزد و جهان را که بیداد و ستم فرا گرفته است برآردین  
داد کند. و چون به پندار ایشان گیتی از رهبر قائم و دادگر چه آشکار و  
چه پنهان تهی نیست از این روی گفتند که وی پس از مرگ زنده گشته و پنهان و ترسان  
همی زید و در این باره گفته علی (ع) را از یکی از سخنرانیهایی او که فرمود  
«اللهم انك لا تخلي الارض من حجة لك ظاهر او مخفود لئلا  
تبطل حججك و بيناتك» ♦

«خدا یا تو گیتی را از راهبر آشکار و پنهان خود تهی نیکنماری زیرا

نمی خواهی که رهبرها و روشنگریهای تو تباهی پذیرد»، دست آویز خود ساخته و آنرا گواه بر زنده گشتن حسن (ع) پس از مرگ دانستند. باید دانست که میان این دسته و گروهی که در پیش از آنان یاد کردیم فرق بسیار نیست جز اینکه این دسته مردن حسن بن علی (ع) را بر است داشته اند و گروه نخستین گفتند که او ناپدید شده و مردن او را انکار نمودند و نیز این دسته با کسانی که بر موسی بن جعفر درنگ کردند همانند باشند. و چون از ایشان پرسیده شود که این سخنان را از کجا گسویید و بر راستی و درستی آن چه گواه دارید، در پاسخ به تأویل کردن روایات پردازند.

**گروه سوم** گفتند که حسن بن علی در گذشت و برادرش جعفر پس از وی با امامت نشست چه حسن ویرا جانشین خویش ساخت و او نیز اینکار را پذیرفته بود و چون ایشان پرسیدند که حسن و جعفر پیوسته دشمن یکدیگر بوده و در سراسر روز کار خود از هم کناره می گرفتند و جعفر با وی راه خلاف میسپرد و در زندگانی خویش با برادر بد رفتاری میکرد تا بدانجا که پس از مردنش در تقسیم مرده ریگ او نیز از این ناهنجاری کوتاهی نکرد، در پاسخ گفتند که این ناسازگاری در میان ایشان بظاهر بود و گریه در نهان از یکدیگر خشنود بوده و بغوشی و پاکدلی باهم میزیستند بویژه اینکه همواره جعفر از او فرمانبرداری میکرد و از برادر شنوائی داشت و اگر اندک خلافتی در میان بود از حسن بود پس جعفر جانشین حسن است و امامت پس از او بوی رسیده است. این دسته در گفتار خویش به برخی از سخنان **فطحیه** بازگشته و چنان پنداشتند که موسی بن جعفر امامت را از برادرش عبدالله «افطح» یافت و جانشین پدر نبود و برای اینکه سخن خود را راست و کیش خویش را استوار نموده باشند پس از انکاری که پیشتر در این باره نموده بودند با امامت عبدالله بن جعفر «افطح» اقرار کردند. باری پیشوای آنان و کسی که ایشان را بدین سخن خوانده بود مردی سخنور و تر زبان از متکلمان کوفه بود و **علی ابن طاحی خزاز** نام داشت و از ناموران فطحیه بشمار میرفت و از کسانی بود که از امامت جعفر پشتیبانی میکرد و **اخت الثارس ابن حاتم ابن ماهویه قزلبینی** که خود منکر امامت حسن بود و جعفر را جانشین پدرش علی ابن محمد میدانست در اینکار با وی یاروری مینمود.

**گروه چهارم** گفتند که امام پس از حسن جعفر است و امامت بوی



از پدر رسیده و از سوی هیچک از برادرانش محمد و حسن بدان پایگاه برگزیده شده است و آن دو نیز امام نبودند زیرا محمد در روزگار پدر در گذشت و حسن نیز از این سرای رخت بر بست و از وی هیچ فرزندی نماند و اگر از این سخن بگذریم دعوی امامت ادهم باطل بود چه امام تا کسی را بجای خود برنگزیند امامت او استوار نگردد و یا باید او را فرزندی نامبردار باشد که چون در گذرد بجای وی نشیند و چون حسن هیچکس را بجای خویش برنگمارد و او را زاده و فرزندی نبود از اینرو دعوی امامت او از آغاز باطل بود و نیز نتوان گفت که ابی عبدالله جعفر بن محمد و پدران وی در باره امامت حسن و جعفر پیشگوئی کرده اند زیرا پس از حسن و حسین دیگر امامت دو برادر پس از هم روانیست و همه اینها نشان میدهد که امام راستین جعفر بوده و آن پایگاه را از پدر دریافت داشت و از سوی برادران بدان کار نامزد نگشته بود.

**گروه پنجم** به امامت محمد بن علی که در روزگار پدرش در گذشت باز گشته و این سخن را از سر گرفته گفتند که حسن و جعفر مردم را به چیزی میخواندند که خود سزاوار آن نبودند و پدرشان نیز بجانشینی ایشان اشارت نکرده و در این باره از وی خبری نرسیده و هیچکدام از آن دو را بامامت نامزد نفرموده است از این گذشته هیچک از ایشان را شایستگی این کار نبود بویژه جعفر که منشی نکوهیده و روشی ناپسندیده داشت و بزشتخوئی نامبردار بود و البته چنین رفتاری برای يك امام دادگر سزاوار نیست اما حسن از این جهان در گذشت و از وی کسی باز نماند تا جانشین وی شود و دانسته ایم که محمد امام بود و اشاراتی که از پدرش در باره وی رفته همه راست است زیرا حسن بعد از وی فرزندان نامبرداری نماند و کسی که بمیرد و پس از خود فرزندی نگذارد شایستگی پایگاه امامت را ندارد و از این گذشته جعفر در روزگار حسن و پس از وی به بدخوئی و زشتکاری و ناخوبستن داری و بزهدکاری شناخته و رسوا بود و با چنین رفتاری ناپسندیده شایستگی گواهی دادن بر درمی را نداشت پس چگونه در خور نشستن بر جایگاه پیغمبر بود؟ چه خداوند بزرگوار جمند بر گواهی کسیکه آشکارا بکار زشت و ناپسندیده برخیزد داوری نکند پس چگونه امامت را که پایگاهی بس ارجمند و بلند است و مردمان را بدان نیازمندی است و دین بدان شناخته و خشود و او بدان فراهم گردد، با کسی گذارد که بدان زشتکاریها و بد کرداریها

نامبردار و بز هکارش آشکار باشد و این از خداوند سزاوار نبود و نشاید چنین سخن بیهوده را بروی بندگان، پس چون تباهی این گفتار که امامت از آن جعفر است بر ما استوار گشت و نیز امامت کسی که از او فرزندی نمانده باشد باندروستی انجامید راهی نمی ماند جز اینکه به امامت ابی جعفر محمد بن علی که برادر حسن و جعفر بود کردن نهیم و با این سخن همدستان شویم زیرا جز نیکی و پاکدامنی از وی چیزی دیده نشده و نیز از او فرزندی نامبرداری نمانده و با اشاراتی که پدرش در بازه‌وی کرده و دروغ انکاردن آنها هیچ روی شایسته نیست بناچار او مهدی قائم است و پیشوائی او را بساید پذیریم و گرنه باید از نو باندروستی بنیاد کار امامت او باز گردیم و این از کارهایی است که نشاید کرد.

**گروه ششم** گفتند که حسن بن علی پسری داشت که او را محمد نامیده بود و کسانی که پنداشتند وی در گذشته و از ابی جانشینی باز نمانده است سخنی بیهوده رانند چه امامی که امامتش استوار گشته و جانشین وی را از کهومه شناخته باشند چون در گذرد نشاید گفت که وی را فرزندی نبوده باشد ولیکن باید دانست که او را پسرری بوده که چند سال پیش از در گذشتنش زائیده شده و او مهدی قائم است.

باری در امامت وی و مردن حسن بیگمان شدند و چنین پنداشتند که وی محمد نام دارد و در پرده و نادیده است و از بیم جعفر و دیگر دشمنان خویش پنهان همی زید و این یکی از ناپدید شدنهای اوست و وی مهدی قائم است و در روزگار پدرش شناخته شده و با امامت نامزد گردیده است و از حسن بجزوی کسی باز نمانده است و در امامت او کمائی نیست.

**گروه هفتم** گفتند که چون هشت ماه از مرگ حسن بگذشت او را پسرری بدید آمد و کسانی که گویند او را در روزگار خویش فرزندی بوده است سخنان دروغ و گفتارشان پریشان و بی فروغ است و این داستان بر کسی پوشیده نبوده است و در آن هنگامیکه در گذشت از وی فرزندی باز نمانده بود و درین سخن جای هیچ ستیز و گنتکونیست چه آن از روی خرد برآستی پیوسته و دیده و شنیده شده است ولی بدانگاه که حسن در گذشت زنش از او بارداشت و چون آستنی وی از روی نشانیهای بر مردمان استوار گشت از تقسیم مرده ریگ او جلو گیری کردند تا اینکه پس از هشت ماه از زمان درگذشتن وی زنش پسرری زائید که او را بنابر آنچه فرموده بود محمد نامیدند و حسن از پیش در باره‌وی وصیت کرده و او را جانشین خویش ساخته

بود وی امام نادیده و پنهان است و از برای این سخن و استواری بنیان آن  
خبری را که از ابوالحسن رضا (ع) در این باره رسیده است گواه خویش آورند  
و گویند که فرموده است :

«ستیلون بالجن فی بطن امه والر ضیع» یعنی : بزودی به جنینی که در  
شکم مادرش خواهد بود و نیز به کودک شیرخواری که پدید خواهد آمد آزموده  
خواهید گشت .

**گروه هشتم** گفتند که اصلا حسن را فرزندی نبود زیرا پس از آزمایش  
و جستجوی بسیار او را پسری نیافتیم اگر گوئید که او برد و ویرا در نهان  
فرزندی بود لازم آید که چنین سخن را درباره هر مرد بی فرزندی بتوان  
گفت و نیز ممکن است ادعا کنیم که پیغمبر (ص) را پسری بوده که پس از  
وی به پیغمبری نشسته است و همچنین بگوئیم که عبدالله بن جعفر فرزندی  
داشته و یا ابوالحسن رضا (ع) را بجز ابی جعفر سه فرزند بازمانده که یکی از  
ایشان امام بوده است : جزیرا همین بیان که بنا باخبار رسیده، پیغمبر (ص) را  
پسری بازمانده و عبدالله بن جعفر فرزندی نداشت و رضا (ع) را چهار فرزند  
نبود حسن نیز چون در گذشت از او فرزندی نمانده بود و بناچار این  
سخن شایسته پذیرفتن و باور کردنست ولی باید دانست که زن حسن در هنگام  
مرگ از وی بارداشت و بزودی پسری بزاید و چون زائیده شود امام خواهد  
بود زیرا نشاید که امامی بمیرد و از وی پسری بازماند و بنیان امامت  
واژگون شود و زمین از راهبر تهی گردد .

باری کسانی که هواخواه فرزند داشتن حسن پیش از اینکه در گذرد  
بودند بر آغالیده گفتند که شما سخن ما را انکار کردید و خود بگفتاری  
مانند آن پرداختید و باز بس نکرده چیزی نیز بدان بیفزودید که خردمندان آنرا  
زشت شمارند . اگر گوئید هر چند که کوشیدید از وی فرزندی نیافتید و زن او را  
از وی بارداردید سخن بدروغ گوئید زیرا ما درباره آبستنی آن زن پژوهش  
و جستجوی بسیار کردیم و از بهر این امر یاقین راستی آن داستان کوشش  
افزون نمودیم و آن زن را پس از مردن وی باردار نیافتیم و مادر پس  
داشتن حسن پیش از مرگ وی از شمار استگوتریم زیرا بخرد و عادت روا بود  
که مردی را در نهان فرزندی باشد و او را از مردمان پوشیده دارد و سپس آشکار  
شود و تبار خویش را بدرستی نشان دهد و شما چیزی را که ادعا کرده اید زشت  
و ناهنجار است و هیچ خردمندی آنرا نپذیرد و از عادت و معمول بدور  
باشد چه با روایات بسیار و درستی که از امامان راستگو رسیده است زن

هیچگاه بیش از نه ماه آبتن نتواند بود. و اکنون از آن زمان سالها میگذرد و شما بی هیچ دلیل و نشانی هنوز چشم براه زائیده شدن آن کودک هستید.

**گروه نهم** گفتند که حسن بن علی و پدر و نیاکان وی درگذشتند و بنا باخباری که رسیده مردن ایشان بر اتی پیوسته است و نیز درست است نه امامی پس از حسن نبود زیرا همانسان که رشته پیغمبری پس از محمد (ص) گسیخته گشت روای بود که امامت نیز بگسلد و امامان راستگو فرموده اند که زمین از راهبرتهی نماند مگر اینکه خداوند بر جهانیان از برای گناهای که کرده اند چشم گیرد آنگاه راهبر را تا آن زمان که خواهد از سرایشان برگیرد و در اینجا سخن از بطران امامت نیست. از راه دیگر میتوان گفت که در میان زمان عیسی و محمد پیغمبر و جانشینی نیامد و بنا باخباری که رسیده در میان پیغمبران فترتهایی بوده که بروایاتی دو بیست یا سیصد سال بدر از کشیده و در سراسر آن زمانها پیغمبری و جانشینی نبوده است و حضرت صادق (ع) فرموده است که «ان الفتره هی الزمان الذی لایکون فیہ رسول ولا امام» یعنی «فترت زمانی است که در آن پیغمبر یا امامی نباشد». اکنون گوئیم که امروز زمین را راهبری نیست تا اینکه خداوند کسی را از خاندان محمد (ص) برانگیزند آنگاه وی زمین را پس از مردن آن زنده خواهد کرد. چنانکه محمد (ص) پس از فترتی که روی داده بود برخاست و دین عیسی و آیین پیغمبران پیش از خود را که کهنه و دیگرگون شده بودند از نو بنیاد گدارد و تازه گردانید همچین خداوند بزرگ هر گاه بخواهد مهدی قائم را برانگیزند و تا آنروز گاری که وی برانگیخته شود راه اینست که بدانچه پیشینان ما فرموده اند کار کنیم و از آنچه ما را باز داشته اند بپرهیزیم و دانشی که از بزرگان دین رسیده است کار بشدیم و بدانیم که پیغمبران و امامان پیشین مرده و رخت از این جهان بر بسته اند چنانکه راهبر مردمان پیش از پدید آمدن حضرت محمد (ص) دستورهای عیسی و دانشی بود که از بزرگان دین وی در دست داشتند و به پیغمبری عیسی و مردن وی و راهبری جانشینان او خستوان بودند.

**گروه دهم** گفتند که امام جعفر محمد بن علی که در روزگار پدرش در گذشت جانشینی پدر داشت و آشکارا او را با امامت نامزد کرده بود و چون امامت او از پیش استوار شده بود از اینرو روانی بود که پدرش آن پایگاه را بدیگری واگذارد ولی چون هنگام مردن محمد فرارسید بر آنشد که برای جانشینی خود کسی را پیدا کند تا امامت را بوی سپارد و نمی شایست

امامت را دوباره به پدرش واگذارند و او را جانشین خود سازد زیرا امامت وی از پدر و نیای او استوار شده بود و دیگر اینکه او با پدرش در آنکارا انباز نبود زیرا امامت بروی پس از در گذشتن پدرش پای برجای می‌گشت از این روی ناگزیر امامت را با غلام خردسال و استوار و زینهارداری که نقیص نام داشت و در بندگی پدرش بود در میان گذاشت و آن کتابها و دانشهای (خداداده) و افزار جنگ و آنچه را که (از روای ناروا) مردمان بدان نیازمند بودند بوی سپرد و باو سپارش کرد که هرگاه پدرش را مرگ فرارسد همه آن چیزها را برادرش جعفر سپارد و کسی بر این راز جز پدرش آگاه نشد و اینکار را از آن روی کرد تا بوی تهمتی نه بندگان و آن راز پوشیده ماند.

و چون ابو جعفر محمد در گذشت خانواده وی و کسانی که به ابی محمد حسن بن علی (ع) گرایش داشتند از آن داستان آگاه شده و راز او را دریافتند، رشک برده و از بدسکالی و بدخواهی به نفیس دشنام دادند و در پی آزار او افتادند. نفیس برخویشتن تبرسید و از تباهی و دیگر گون گشتن امامت بهر اسید جعفر را بخواند و سپارش محمد را باری در میان گذاشت و چنانکه فرموده بود راز امامت بوی بازگفت و آنچه در روزگار پدرش باو سپرده بود بوی باز داد. باید دانست که همین روش درباره جانشین علی بن حسین روی داده بود و آن داستان چنانست که چون حسین بسوی کوفه رهسپار شد راز امامت و کتابهای خود و افزار جنگ و چیزهای دیگر را به ام سلمه زن پیغمبر (ص) سپرده و بوی سپارش کرد که چون بمدینه باز گردد آنها را به علی بن حسین که در آن هنگام خردسال بود واگذارد چون علی بن حسین از شام بازگشت همه آن چیزها را ام سلمه بوی باز داد. و چنانکه گذشت امامت جعفر نیز بمیانگیری نفیس بود و او از سوی برادرش محمد فرمان داشت که آنها را بوی سپارد.

باری این گروه امامت حسن (ع) را باور ندارند و گویند که پدرش او را جانشین خود نساخته و سپارش خویش را در باره محمد دیگر گون نکرده و نامزدی وی بامامت درست بوده است و بر سر این سخن گفتگو بسیار کرده اند. و به ابی محمد حسن بن علی (ع) دروغهایی سخت بستند و او و هواخواهان امامتش را کافر شمارند و درباره جعفر گزافه بسیار گویند و ویرا مهدی قائم خوانند و بر علی ابن ابی طالب برتری دهند و بر آنند که قائم پس از پیغمبر بهترین مردمان و آفریدگان است. و گویند که حسن بن علی (ع)

شبی قیسی را بگرفتو در حوض بزرگی که در سرای بود آب بسیار داشت  
ببفکنند و او را در آن آب غرقه ساخت و بکشت و این دسته بنام ری قیسیه  
نامیده شوند.

**گروه یازدهم** کسانی بودند که چون از ایشان پرسیده شد آیا جعفر  
یا کسی دیگر را امام میدانند گفتند ما نمیتوانیم در این باره  
چیزی گوئیم و نمیدانیم امامت از پشت حسن است یا از برادران اوست و این  
دو کار را از یکدیگر باز نمی شناسیم و بر آنیم که حسن ابن علی امام بود و  
در گذشت و چون زمینی از راهبر تهی نمی ماند تا کار بر ما روشن نشده است  
بر امامت او ایستاده ایم.

**گروه دوازدهم** که امامیه بودند گفتند که گفتار هیچک از این  
دسته ها درست نیست بلکه خداوند بزرگ را از پشت حسن بن علی در زمین  
راهبری است و او بروش نخست و شیوه های پیشین جانشین پدر است و پس از  
حسن و حسین که بر هر دوی ایشان درود باد دیگر امامت در دو برادر زوا  
نیست. و تا خدای در جهان خدائی کند و تا هنگامیکه آفرینش او سپری نشود  
امام از پشت حسن است را اگر در کیتی دو مرد باشند ناچار یکی از آن دو  
راهبر است و هر گاه یکی از ایشان بمیرد تا آن گاه که فرمان خدا در آفریدگان  
خویش روان است آن دیگر جای او بگیرد و راهبر گردد. و نیز نشاید که  
پیشوائی از کسی باشد که امامت او استوار نگردیده و نیز نرسد کسیکه در  
روزگار پدرش مرده است خود و یا پسرش بر مردمان راهبر شده باشند و اگر  
چنین کاری روی میداد هر آینه سخن یاران اسماعیل بن جعفر و کیش ایشان  
درست بود و نیز امامت محمد بن جعفر استوار میگشت و این سخن که یاد  
کردیم از امامان راستگویی رسیده که رانده هیچک از این گروه نیستند و  
گمانی در درستی و راستی و اخنوار آن نمیرود. و همچنین زوا نیست که  
کیتی از راهبر تهی باشد را اگر ساعتی جهان از وی تهی ماند زمین با مردم  
آن فرو رود و سراسر گفتار این دسته نادرست است و ما بگذشته گروهیده ایم  
و میدانیم که امامت وی همزمان با در گذشتن پدر اوست و باور داریم که  
(حسن بن علی را) پسری بود که پس از وی امام است تا آن گاه که پدیدار شود  
و کار وی مانند پدران پیشین خویش آشکار گردد و این جز بفرمان خداوند  
نتواند بود زیرا او هر کار که خواهد تواند کرد و پنهانی و آشکاری وی بدست  
اوست چنانکه امیر مؤمنان (ع) گوید «**اللهم انك لا تخلي الارض من  
حجة لك على خلقك ظاهراً معروفاً او خائفاً مغموداً كيلا تبطل**

**حجتك وبنیالك** یعنی «خدا یا تو گیتی را از راهبر آشکار و شناخته ترسان  
 و پنهان خود تهی نمیگذاری زیرا نمی خواهی که رهبری و روشنگری تو تنهایی  
 پذیرد.» و چنین ما را فرموده اند و اخباری از امامان پیشین رسیده که مردمان  
 را نرسد که از روی بیداشتی بکارهای خداوند گنجگاو کرده و داوری  
 نمایند و چیزی را که برایشان پوشیده داشته است بگویند و نیز روا نباشد که  
 تا فرمان خدا نرسیده نام قائم را یاد کنند و یا از جای وی برسند چه او تنها  
 و ترسان و در پرده خداوند است و ما را نشاید که از کار او جستجو کنیم و  
 جستن وی هیچگاه روا و شایسته نیست زیرا اگر آنچه که بر ما پوشیده شده  
 است آشکار و پیدا گردد بریختن خون وی و ما انجامد و پنهان داشتن این  
 سخن و خاموشی در باره وی او و ما را از گزند دشمنان نگه میدارد. و  
 نشاید که ما و یا یکی از مؤمنان بخواست و رأی خویش امامی را بر خود  
 برگزینیم بلکه باید وی را خداوند برپای دارد و برگزیند و هر زمان که  
 خواهد آشکار سازد زیرا وی به تدبیر کار آفریدگان خویش دانایتر و  
 آگاه تر است و امام علیه السلام نیز از خویشتن و روزگار خود بیشتر از ما  
 آگاهی دارد. و ابو عبد الله صادق (ع) با اینکه کاروی بر مردم روزگارش  
 آشکار و روشن بود و خانه و جای او را همه میدانستند و زادان او بر کسی  
 پوشیده نبود و بر تبار وی انکاری نداشتند و در نزد کسومه نامبردار بود  
 گفته است که من سمائی باسم فعلیه لعنه الله گفته است که هر که مرا بنامی  
 بخواند نفرین خدای بروی باد. گویند یکی از شیعیان وی او را دیدار کرد  
 وی روی خویش برگردانید و از او روایت شده است که مردی از شیعیان  
 در راه بوی بر خورد و از او روی برگردانید و سلام نکرد و آن حضرت بوی  
 سپاسگزار زده و او را بستود و گفت که فلانکس مرا بدید و به بهترین روی  
 سلام کرد پس امام او را بدینکار نکوهش کرد و رفتار و بیزا ناخوش داشت.  
 و همچنین اخباری مانند این از ابرهیم بن موسی بن جعفر (ع) درباره اینکه  
 مردم او را بنام وی بخوانند رسیده است. و ابوالحسن رضا (ع) گوید «لو  
 علمت ما یرید القوم منی لاهلکت نفسی عندی بما لا یوثق دینی  
 بلعب الحمام والدیکه و اشباه ذاک.» یعنی «اگر میدانستم که این  
 گروه از من چه میخواهند خودم را میکشتم زیرا دین من با کیوتر برانی  
 و خروس بازی سازگار نیست.» پس در این روزگار با سخنگیری و ستمگری  
 پادشاه و نگاه نداشتن پاس کسانی مانند ایشان و با گزندهائی که در زمان  
 از صالح بن وصیف به (حسن بن علی) علیه السلام رسیده است چگونه